

ادراک و اعتبار‌گرایی در نظریه‌های امنیتی

تاریخ دریافت: ۸۷/۹/۱۷

تاریخ تأیید: ۸۷/۱۱/۵

اردشیر نوریان*

سؤال از چیستی امنیت و عناصر دخیل در امنیتی شدن پدیده‌ها موضوعی است که ذهن بسیاری از صاحب‌نظران مسائل امنیتی را به خود مشغول کرده است و برای تبیین ماهیت این پدیده و عناصر تأثیرگذار بر آن، رویکردهای متفاوتی به کار گرفته شده‌اند؛ از جمله رهیافت روانشناسی که با تکیه بر ذهنی بودن امنیت و با تمرکز بر فرآیند ادراک و شناخت ذهن انسان تلاش نموده است تا رفتارهای امنیتی انسان را توضیح دهد که تلاش‌های صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان این دیدگاه منجر به تدوین و ارائه برخی از نظریه‌های امنیتی گردیده است که در این پژوهش به صورت یک مطالعه تطبیقی سعی خواهیم نمود با اشاره به برخی از این نظریه‌ها نشان دهیم چگونه ذهنی بودن مفهوم امنیت و فرآیند ادراک ذهنی انسان می‌تواند در چارچوبه نظریه‌های امنیتی توضیح دهنده رفتارهای امنیتی و تصمیم‌گیری‌های مربوط به آن باشد.

همچنین تأکید بر فرآیند ادراک و شناخت انسان و برداشت او از پدیده‌ها چه با دید روانشناسی و چه با دید فلسفه سیاسی، و نیز طرح یک نظریه اسلامی که مورد تأکید است، نشان می‌دهد که ادراک انسان و اعتباری که این فرآیند شناختی برای پدیده‌های امنیتی قائل است، عنصر مرکزی تجزیه و تحلیل و تبیین پدیده امنیت است.

واژه‌های کلیدی: امنیت، ادراک و اعتبار، نظریه‌های امنیتی، فرآیند شناختی.

امنیت، یک مفهوم بین‌الذهانیⁱ است و همان طوری که باری بوزان اعتقاد دارد نقطه آغاز یک مسئله امنیتی به تصمیم بازیگران بستگی دارد، اما مفهوم ذهنی بودن امنیت نیز معنای دقیقی ندارد و امنیت، موضوعی است که در اجتماع شناخته می‌شود، زیرا بازیگران می‌توانند به برخی پدیده‌ها به عنوان تهدید نگاه کنند و دیگران را وادار کند که از استلزامات آن پیروی کنند؛ بنابراین، امنیت، یک مسئله اجتماعی است.¹ از همین رو می‌توان گفت که ادراک انسان به عنوان کوچک‌ترین واحد تشکیل دهنده اجتماع در تفسیر و توضیح و تبیین مفهوم امنیت، نقش کلیدی دارد و برای درک صحیح امنیت به عنوان یک ضرورت، باید به شناخت پیچیدگی‌های ادراکی انسان و عوامل روانشناختی، که این نقشه ادراکیⁱⁱ را سامان می‌دهند، پی برد؛ بنابراین، هدف این مقاله، این است که نشان دهد که چگونه مسئله ادراک انسان به عنوان یک تصمیم گیرنده و یا مفسر موضوع امنیت در امنیتی شدن موضوعات و شیوه‌های تصمیم‌گیری و پی‌آمدهای آن نقش دارد. برای تبیین این مسئله ضمن تحلیل و بررسی چندین نظریه امنیتی با رویکرد روان‌شناسی، یک نمونه از نظریه‌های اسلامی که با رویکرد فلسفه سیاسی در باب امنیت مطرح شده است را نیز بررسی می‌کنیم و نشان خواهیم داد که در تمام این نظریه‌ها ادراک انسان نسبت به امنیت، نقش اساسی دارد و در واقع، این برداشت از نوع روابط و مناسبات بین بازیگران و پدیده‌هاست که آنها را در چارچوب امنیت، قابل درک و تحلیل می‌کند؛ لذا برای تبیین این هدف می‌باید به بررسی نقش ادراک و اعتبار در نظریه‌های امنیتی پرداخت.

همان طوری که ذکر کردیم ادراک و اعتبار، یکی از مباحث اساسی است که در شناخت نوع رفتار انسان و نحوه تصمیم‌گیری او نقش بسیار مهمی به عهده دارد.

در علوم سیاسی و مطالعات مربوط به تحلیل سیاست خارجی، یکی از رویکردهای اصلی که در تحلیل رفتار و سیاست‌ها می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، تمرکز بر نحوه درک واقعیات و شناخت انسان از خود و دیگران و محیطی است که در آن عمل می‌کند. جوهره این رویکرد بر مفهوم ادراک انسان تمرکز دارد. این که انسان چگونه و بر اساس چه دیدگاهی واقعیات پیرامونش را تحلیل می‌کند و تصورات انسان به عنوان واحد اصلی عمل کننده در محیط با چه کیفیتی شکل می‌گیرند از جمله موضوعاتی هستند که



i. inter subjective
ii. cognitive map

بر اساس یک رویکرد روانشناختی قابل درک می‌باشند. در نظریه‌های امنیتی نیز یکی از رویکردهای مفید در تحلیل امنیت و مفهوم همزاد آن، یعنی تهدید نیز همین رویکرد روانشناختی است؛ حتی در تولید و به کارگیری واژه‌های امنیتی نیز نوع نگرش امنیتی تعیین کننده است. همان طوری که باری بوزان^۱ می‌گوید: امنیتی کردن رخدادها^۲ باعث می‌شود که تصورات سیاسی متفاوتی از وقایع، نزد بازیگر ایجاد شود که در نهایت به افزایش ناامنی وی منجر می‌شود و لذا کاربرد واژگان با حساسیت بالا مانند بحران، خطر، و.... موضوعیت می‌یابند. از طرف دیگر، نگرش‌های مبتنی بر غیر امنیتی کردن پدیده‌ها باعث می‌شود که واژه‌ها و اصطلاحاتی با حساسیت کمتر مانند: موضوع، مسئله، پدیده و.... به کار گرفته شود.^۳ از طرف دیگر در تحلیل روانشناسی سیاسی جنگ و صلح بین المللی، دانشمندان علوم مختلف، فرضیه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند که هر کدام، پایه‌ای برای یک نظریه است. مثلاً بعضی با تکیه بر اصول زیست شناختی گفته‌اند که بشر ذاتاً زمینه ژنتیک برای خشونت دارد.^۴ و برخی دیگر معتقدند که خشونت انسان، نوعی واکنش اجتماعی آموخته شده است.^۵ و به مرور زمان، یک نوع توافقی به وجود آمده است که بر اساس آن اغلب پژوهشگرانی که به طور جدی در زمینه خشونت انسانی کار می‌کنند، آمیزه‌ای از آمادگی ذاتی (به اقتضای تفاوت‌های فردی) و شرایط زمینه‌ای را در بروز آن دخیل می‌دانند.

در نظریه اسلامی که توسط اندیشمند بزرگ ایرانی، علامه طباطبائی مطرح گردیده است؛ نیز بر زمینه‌های اجتماعی پیدایش ناامنی در جامعه تأکید شده است و در علوم سیاسی نیز برای تعیین علل بروز مناقشه و جنگ و نظریات مربوط به مطالعه آن، بررسی عوامل روانشناختی یک عامل کلیدی شناخته شده است. برای مثال، نقش ادراک نادرست رهبران دولت‌ها در بروز درگیری‌های بین المللی یا پیشگیری از آن به تفصیل در بحران‌های تاریخی توصیف شده است.^۶ و یا مطالعه شخصیت و ویژگی‌های رهبران نیز در تحلیل مناقشات بین المللی و نحوه تأثیرگذاری تصمیم‌گیری آنان در سیاست خارجی مورد توجه دانشمندان مختلفی قرار گرفته است.^۷

به طور کلی، ویژگی‌های فردی و ادراک انسان از یک پدیده و نوع ادراکی که نسبت به پدیده‌ها و روابط آنها با هم ایجاد می‌شود و همچنین شرایط زمینه‌ای بروز پدیده‌ها و

سیر تحول و تطور آنها از جمله عواملی هستند که می‌توان آنها را در نقشه ادراکی انسان به عنوان یک کارگزار دارای اراده صاحب نقش دانست و تمام نظریه‌های امنیتی که با رویکرد روانشناختی و جامعه‌شناسی اجتماعی به پدیده امنیت نگاه می‌کنند، متأثر از همین نقش ادراکی انسان و درک و اعتباری است که از امنیت دارند. در ادامه بحث، در بخش اول مقاله چندین نظریه امنیتی که با همین رویکرد به امنیت نگاه می‌کنند را بررسی کرده و در بخش دوم نیز نظریه اسلامی را که در باره امنیت در جامعه انسانی با رویکرد فلسفه سیاسی و با تمرکز بر نقشه ادراکی انسان مطرح شده است، بررسی خواهیم کرد.

خاستگاه تاریخی بحث

نظریه‌پردازی امنیتی درباب خشونت، جنگ؛ صلح دارای تاریخ طولانی است. یکی از نخستین نظریه‌پردازی‌ها در این باره به تاریخ جنگ پلوپونزی توسیدید بر می‌گردد و بسیاری از متفکران، توسیدید را بنیان‌گذار اندیشه رئالیسم می‌دانند؛ زیرا او بر هرج و مرج و خودیاری در سیستم بین‌المللی برای اولین بار اشاره کرده و بر نحوه رقابت اسپارت‌ها و آتن‌ها با یکدیگر برای کسب قدرت، اتحاد و نفوذ سیاسی (سیاست قدرت) و بر نبود اخلاقیات در امور دولت‌ها تأکید کرده است. از این منظر می‌توان گفت که توسیدید از نخستین روانشناسان سیاسی بوده است.^۷

از لحاظ تاریخی نیز می‌توان به حوادث سده اخیر که به جنگ جهانی اول منتهی شده اشاره کرد. ادراکات نادرست رهبران، نقش مهمی در شروع جنگ داشته است. قبل از شروع جنگ، محیط امنیتی بسیار ناپایدار بوده و اگر چه دولتمردان همه کشورها سعی می‌کردند اقدامات خودشان را دفاعی جلوه بدهند، اما نهایتاً در دام وحشتناکی گرفتار شدند که جرویس (۱۹۷۶) آن را معمای امنیتی نامید؛ بنابراین می‌توان سابقه تاریخی رویکرد روانشناسانه به پدیده امنیت و ناامنی را به دوران کلاسیک معطوف کرد؛ اگر چه به صورت بسیار جدی‌تر از دهه ۵۰ و ۶۰ به بعد، این موضوع مورد عنایت بیشتری قرار گرفته است. در ادامه بحث، مروری کلی بر بعضی نظریاتی که با رویکرد روانشناسی به موضوع پرداخته‌اند، خواهیم کرد.

نظریه معمای امنیت

یکی از نظریه‌های متقدمی که سعی در نشان دادن معضله تحلیل‌های امنیتی داشته



است، نظریه معمای امنیتی است. مفهوم کلی این نظریه، بسیار ساده است و ادراک بازیگران در آن نقش اصلی را دارد. کشورها در مواجهه با آن چه که (درست یا نادرست) از لحاظ امنیتی تهدید تلقی می‌کنند، دست به اقداماتی می‌زنند که از نظر خودشان کاملاً ماهیت تدافعی دارد و معمولاً مفروض می‌گیرند که نیت حقیقی مسالمت آمیز آنها برای همسایگان نیز واضح است؛ در حالی که چنین نیست و همسایگان، درک و تصور دیگری دارند. همین وضعیت در طرف مقابل نیز وجود دارد و برای تقویت دفاع از خود دست به افزایش قدرت می‌زنند و این چرخه همین طور ادامه یافته و موجب ناامنی هر چه بیشتر می‌شود. مشکل سیاست‌گذاران بر اساس این نظریه، این است که برای درک نیت سیاسی حقیقی رقیبان بالقوه بر اساس نشانه‌های قابل رویت رفتار آنان عمل می‌کنند؛ در صورتی که همان گونه که جرویس (۱۹۷۶) در مورد معمای امنیتی بیان کرده است، در دنیای واقعی امنیت نمی‌توان به نیت واقعی حریف صرفاً از طریق تحلیل توانایی‌های او پی برد. هر سلاخی بستگی به استراتژی اتخاذ شده برای چگونگی بهره‌برداری از آن دارد که نشان می‌دهد آیا دفاعی است یا تهاجمی؛ بنابراین در یک سیستم امنیت بین المللی که خصوصیت آن بی‌قانونی است، دولت‌های همسایه باید همه احتمالات نهفته در پشت پرده اقدامات رقبا را در نظر بگیرند و بدترین وضعیت را مورد محاسبه قرار دهند.^۸

در هر صورت بر اساس این نظریه، دو مشکل وجود دارد: مشکل «ادراک» و «مشکل استناد». یعنی علاوه بر مشکل ادراک که موجب پیدایش تصویر درست یا غلطی در ذهن تصمیم‌گیرندگان طرف مقابل می‌شود، از نظر روانشناختی، ایجاد رابطه علت و معلولی بین دو پدیده در محیط نیز یک مسئله اصلی است.

خطای استنادی، شامل تمایل برای نسبت دادن رفتار دیگران به خصوصیت ذاتی آنها (شخصیت، انگیزه، نیت و...) به جای عوامل وضعیتی محیط است. مثلاً سیاستمداران آمریکایی در طول جنگ سرد، استقرار ارتش سرخ در اروپای شرقی را بر اساس ویژگی‌های ذاتی رهبران شوروی مانند اغراض تهاجمی آنها تبیین می‌کردند و هرگز عوامل محیطی مانند تشکیل ناتو را برای تحلیل چنین رفتاری مورد توجه قرار نمی‌دادند.

نظریه فرآیند مارپیچی تعامل خصمانه

مطابق نظر دوپیچ،^۹ عناصر کلیدی که موجب تداوم یک فرآیند تعامل خصمانه و شرارت بار طولانی بین دو ابرقدرت در خلال جنگ سرد شده بود، عبارت بودند از:

- ۱- شرایط اجتماعی هرج و مرج گونه؛
- ۲- جهت گیری برنده - بازنده؛
- ۳- اختلافات داخلی هر یک از دو بازیگر؛
- ۴- انعطاف ناپذیری شناختی؛
- ۵- قضاوت‌های نادرست و خطاهای ادراکی؛
- ۶- تعهدهای غیر عمدی؛
- ۷- پیشگویی‌های کامبخش؛
- ۸- چرخه‌های معیوب افزایش یابنده؛

۹- جهت‌گیری‌های بازیگونه که موجب می‌شود اختلافات را از مسائل واقعی دور کرده و به سمت یک درگیری انتزاعی بر سر تصاویر قدرت هدایت کند.



دوید معتقد است که این عوامل با هم تعامل دارند و تدریجاً جو نامنی را تقویت می‌کنند و به سمت تعامل‌های خصومت آمیز حرکت می‌کنند؛ بنابراین معمای امنیتی ابرقدرت‌ها ناشی از ترس آنها از تبدیل شدن به یک طرف ضعیف‌تر از لحاظ نظامی است که موجب پیدایش محیط تخصص و رقابت شده؛ در نتیجه، افزایش ظرفیت نظامی یک طرف، تهدیدی جدی برای طرف مقابل تصور می‌شود. همچنین هر دو طرف برای توجیه اختلافات داخلی خودشان به یک دشمن خارجی نیاز داشتند؛ مثلاً درست کردن یک تصور مخاطره آمیز از آمریکا برای توجیه سیاست‌های سخت‌گیرانه استالین در داخل و یا تصویرسازی خطرناک از شوروی برای توجیه سیاست‌های بین‌المللی آمریکا از طرف دیگر. انعطاف‌ناپذیری شناختی سیاستمداران دو طرف موجب تحکیم بدبینی ذاتی نسبت به طرف مقابل گردید که این مسئله، ادراک نادرستی در مورد حریف ایجاد کرد و در نتیجه، تعهدات ناآگاهانه‌ای نسبت به قومیت‌های سیاسی در طرفین ایجاد کرده که چرخه درگیری‌ها فزاینده نشان می‌داد و شک و تردید نسبت به نیت طرف مقابل هنگامی که با خصومت متقابل پاسخ داده می‌شد، تبدیل به یک پیشگویی کامبخش می‌گشت. بنابراین، همان طوری که در نظریه دوید نشان داده شده است، ادراکات و عوامل روانشناختی حاکم بر روابط دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد، مبنای عمل و نظریه پردازی‌های فراوانی گشت که محیط امنیتی را در روابط بین‌الملل، تحت تأثیر خود قرار داد.

نظریه بازدارندگی و مسئله ادراک

بازدارندگی در یک بیان ساده به معنای تهدید یک بازیگر سیاسی به اقداماتی است در پاسخ به اقدامی احتمالی از یک بازیگر دیگر که هزینه‌های تحمیل شده به مهاجم را بسیار بیشتر از منافع احتمالی آن می‌سازد و البته تعاریف مختلفی از بازدارندگی وجود دارد، مانند تعریف شلینگ (۱۹۶۶) که بازدارندگی را "استفاده از تهدید برای ممانعت از کسی در انجام دادن کاری یا شروع کردن به کاری" تعریف می‌کند. اما صرف نظر از تعریف بازدارندگی عنصر بنیادین در نظریه بازدارندگی همیشه یک مسئله ادراکی است؛ مثلاً هر دو ابرقدرت در جنگ سرد به این نتیجه رسیده بودند که اعتبار تهدیدات متقابل هسته‌ای آنها در صورتی کارایی لازم را دارد که طرف مقابل واقعاً آن را باور کند؛ بنابراین، بازدارندگی در واقع رابطه‌ای روانشناختی بین دو طرف است. حریف باید واقعاً باور کند که طرف مقابلش توانایی و عزم و اراده جدی و واقعی برای عملی کردن تهدید را داراست؛ اگر توانایی‌ها واقعاً جدی باشند و قدرت عملی کردن آنها هم وجود داشته باشد، ولی کشور حریف، اعتباری برای تهدید صورت گرفته قائل نباشد، بازدارندگی اثر بخش صورت نگرفته است و این مسئله، یکی از خطرهای استراتژی بازدارندگی است. مثال اخیر خطای در محاسبه و ادراک نادرست از تهدید یک کشور رقیب در مورد صدام اتفاق افتاد. محاسبه صدام صرفاً در تحلیل توانایی‌های نظامی ایالات متحده خلاصه نمی‌شد؛ زیرا او می‌دانست که به لحاظ توان نظامی با آمریکا فاصله زیادی دارد، بلکه محاسبه او متأثر از تصور او (ادراکی نادرست) از اعتبار تهدید ایالات متحده بود که فکر می‌کرد با زنده کردن مسئله ویتنام و تهدید کردن آمریکا به این که عراق آمادگی دارد تلفات سنگینی به آمریکایی‌ها وارد کند، خواهد توانست از عمل کردن تهدیدات آمریکا جلوگیری کند. بررسی صورت گرفته توسط استین (۱۹۹۲) در مورد جنگ خلیج فارس به روشنی نشان می‌دهد که خطای محاسبه و ادراک ناصحیح صدام در مورد بازدارندگی باعث شد که استراتژی بازدارندگی وی به شکست بینجامد.

در مقابل نظریه بازدارندگی، جرویس (۱۹۷۶) یک مدل مارپیچی ارائه می‌دهد که بسیاری از نگرانی‌های منتقدان فرضیات بازدارندگی را در بر می‌گیرد. نظریه‌پردازان این مدل به بسیاری از پویایی‌هایی توجه می‌کنند که قبلاً با استفاده از فرایند تعامل خصمانه دویچ (۱۹۸۶) تشریح شده بود.^۱ می‌گوید:

"در حالی که نظریه بازدارندگی را می‌توان در قالب بازی توسو کیه؟ بررسی کرد،



نظریه مدل ماریچی به معمای زندانی بیشتر علاقه نشان می‌دهد... اگر هر دولتی منافع تنگ‌نظرانه خود را با درک تنگ‌نظرانه‌ای از عقلانیت دنبال کند، همه دولت‌ها از شرایط بدتری نسبت به حالتی که با یکدیگر همکاری کنند، برخوردار خواهند شد و نکته دوم، این که معمای زندانی می‌آموزد که با اعمال زور نمی‌توان به توافق دست یافت، این گونه موضع‌گیری احتمالاً به واکنش‌های متقابل منجر می‌شود که نهایتاً منجر خواهد شد که دو طرف، وضعیتی بدتر از گذشته داشته باشند."

همان گونه که مفهوم معمای زندانی بیان می‌کند، تأکید مدل ماریچی بر کاهش میزان تخمینی است که دولت‌های رقیب از خصومت طرف دیگر دارند. همچنین بر مقابله با پویایی معمای امنیتی از طریق اقدامات اعتمادساز و به کارگیری پاداش برای کاهش تنش و القای تصویری کمتر تهاجمی و خشن از نیت دولت برای همسایگان تأکید دارد. جرویس^{۱۱} با اشاره به این که این دو نظریه از هر جهت، یکدیگر را نقض می‌کنند، می‌گوید:

"سیاست‌هایی که از نظریه بازدارندگی منشأ می‌گیرند مانند تشکیل ارتش قدرت‌مند و یا آمادگی برای جنگیدن بر سر مسائل کم‌اهمیت برای اجتناب از نشان دادن هر گونه ضعف، دقیقاً بر اساس نظریه مدل ماریچی محتمل‌ترین سیاست‌هایی هستند که باعث افزایش تنش می‌شوند؛ در حالی که رفتارهای پیشنهادی در نظریه مدل ماریچی مانند تلاش برای مطمئن کردن طرف دیگر از عدم تهاجم و یا اجتناب از تحریک و اتخاذ تصمیمات یکطرفه طبق نظریه بازدارندگی، به احتمال زیاد طرف مقابل را به سمتی سوق می‌دهد که فکر کند اراده آن دولت برای مقاومت ضعیف است."

بنابراین، نحوه تمرکز هر یک از دو نظریه بر مسئله ادراک و تصورات بازیگران از همدیگر و اعتباری که برای تهدیدات متقابل همدیگر قائل می‌شوند، باعث تمرکز آنان بر دو رویکرد کاملاً متفاوت می‌شود و ابتدای هر نظریه بر ادراکات بازیگران، نتایج متفاوتی به بار می‌آورد. بنابراین، همان گونه که تفسیر این دو نظریه نشان داد باز مسئله چگونگی ادراک تصمیم‌گیران در مورد نحوه اعمال و رفتار سایر بازیگران تعیین‌کننده است و اتخاذ رویکرد امنیتی و تفسیر اعمال و رفتار دیگران کاملاً وابسته به نحوه ادراک و اعتباری است که نزد هر تصمیم‌گیرنده به وجود می‌آید.

نظریه پیشگیری^۱ و نقش ادراک در تحلیل سیاست‌های امنیتی

یکی دیگر از نظریاتی که در متون ساختاری علوم سیاسی برای تحلیل سیاست خارجی و امنیتی مورد توجه قرار گرفته است، نظریه پیشگیری است.^{۱۲} بر اساس یک مدل روانشناختی نظریه پیشگیری، پیش‌بینی می‌کند که افراد در مواقع سود، مخالف ریسک و در مواقع زیان، طالب ریسک هستند.^{۱۳} سود یا زیان نسبت به نقطه اولیه یا نقطه مرجع تعیین می‌شود. به عبارت دیگر، تغییر نسبت به وضعیت کنونی سنجیده می‌شود، ولی ارزش فی نفسه حاصل تفاوت بین نقطه اولیه یا مرجع و میزان انحراف مثبت یا منفی از آن است.^{۱۴}

یکی از موضوعات اساسی در سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در حوزه نظریات امنیتی، تعیین حوزه نفوذ است. سیاستمداران، بعضی از نتایج مانند موفقیت سیاسی و یا محبوبیت خودشان را متفاوت از هم ارزیابی می‌کنند. در این جا نظریه پیشگیری به دنبال آن است که بداند سیاست‌گذاران، موقعیت خودشان را چگونه ارزیابی می‌کنند تا بتوانند میزان تمایل آنها را به ریسک پیش‌بینی کند.^{۱۵} به علاوه، نظریه پیشگیری، این مسئله را در نظر می‌گیرد که افراد، احتمالات متفاوتی را برای وقوع حوادث در نظر می‌گیرند؛ مثلاً وقایع بسیار جالب توجه، ولی غیر محتمل مانند سقوط هواپیما را مردم بیش از حد تخمین می‌زنند، ولی حوادث بسیار محتمل‌تر مانند تصادف اتومبیل را از نظر ذهنی کمتر ارزیابی می‌کنند. یک مثال ساده این مسئله، بیمه و قرعه کشی است. مردم در بیمه یک ضرر قطعی فعلی را برای جلوگیری از یک ضرر احتمالی بزرگ در آینده می‌پذیرند و یا در قرعه کشی یک ضرر قطعی فعلی را برای رسیدن به یک شانس بزرگ که احتمال بسیار اندکی دارد نیز می‌پذیرند. بر اساس مدل‌های «بهره‌دهی مورد انتظار»ⁱⁱ این رفتار نابهنجار است، اما نظریه پیشگیری، آن را می‌پذیرد؛ زیرا به ما می‌گوید که مفهوم ارزش و توجه شدید مردم به احتمالات، این دو نوع رفتار را توجیه می‌کند که شامل سودهای عظیم یا ضررهای عظیم است. این پدیده به توجیه برنامه‌ریزی برای بدترین وضعیت کمک می‌کند.^{۱۶}

اگر بخواهیم موضوع را به زبان امنیت بین‌المللی تفسیر کنیم، مسئله، این گونه است که سیاستمداران با درکی که از سود و زیان در روابط خود با دیگران دارند، برای حفاظت از منافع کنونی خودشان (مانند روابط اقتصادی یا قلمرو ملی) ریسک‌های بزرگ‌تری را



(حتی جنگ) در عوض به دست آوردن منافع جدید می‌پذیرند. به عبارت دیگر در زمان کسب سود، مخالف ریسک و در زمان کسب زیان، طالب ریسک هستند.

پذیرش این نظریه به تحلیل مسائل امنیت بین الملل کمک می‌کند تا با تمرکز روی ادارک سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان حوزه سیاست خارجی و سیاست‌های امنیتی بتواند رفتارهای آنان را پیش‌بینی کرده و تبیین دقیق‌تری از تحولات و پدیده‌های امنیتی بین المللی به دست آورند. مثلاً مفهوم دیگری که در این جا می‌توان به آن اشاره کرد، مفهوم روانشناختی «پاسخ‌گویی» است. سیاستمداران در اتخاذ تصمیمات اساسی و سرنوشت‌ساز با توجه به درکی که از مفهوم پاسخ‌گویی دارند، عمل می‌کنند. در این بحث، عقیده بر این است که هر قدر، رهبران سیاسی کمتر به قدرت‌های بالاتر پاسخ‌گو باشند (مثلاً به پارلمان یا به ائتلاف حاکمه یا به مردم به عنوان صاحبان رأی) در اتخاذ تصمیم اساسی سیاسی و امنیتی، ریسک‌های بزرگ‌تری را می‌پذیرند و احتمال بیشتری دارد که درگیر مناقشات بین المللی بشوند. نمونه بارز آن، رفتار مخاطره آمیز صدام در حمله به ایران و کویت بود که چنین تصمیم‌گیری‌هایی به آن دلیل صورت می‌گرفت که صدام در داخل عراق به هیچ کس پاسخ‌گو نبود و در اتخاذ تصمیمات کاملاً آزادانه عمل می‌کرد.

این مفهوم کاملاً ساده از پاسخ‌گویی، زیربنای بخش اعظم مباحثی است که تحت عنوان نظریه «صلح دموکراتیک» مطرح می‌شود و فرضیه این نظریه، این است که دموکراسی‌ها از اتوکراسی‌ها ذاتاً صلح طلب‌تر و کمتر جنگ طلب‌اند. این نظریه به وضوح در درک روانشناختی مناقشات بین المللی به کار گرفته شده است.^{۱۷}

به هر حال در یک نگاه کلی به این نظریه، چهار کلید واژه اصلی را می‌توان مورد تأکید قرار داد که عبارتند از: ادراک انسان (به عنوان سیاستمدار و یا حاکم)، ارزش، سود و زیان، پاسخ‌گویی که هر چهار کلیدواژه این نظریه خروجی فرایند شناختی انسان^۱ است که بر اساس آن هر فرد در محیط با مشاهده محرکی به آن پاسخ می‌دهد و این نظریه نشان می‌دهد که چگونه یک سیاستمدار یا تصمیم‌گیرنده بر اساس استنباطی که از پدیده‌های محیطی دارد و یا برداشتی که از مفهوم سود و زیان در نزد او معتبر و با ارزش است، رفتارهای خاصی را بروز داده و تصمیمات بزرگ را اتخاذ می‌کند و یا هنگامی که احساس کند بدون اجبار به پاسخ‌گویی می‌تواند بر اساس سود و زیان و یا ارزشی که برای تصمیمات خود قائل است تصمیم‌گیری کند؛ در این صورت، امنیت و ناامنی بر اساس

ادراک و فرایند شناختی او تعیین می شود.

سیاست‌گذاری گروهی و ادارکات مخاطره‌آمیز: تحلیل سیاست‌های امنیتی و بین‌المللی

نظریات متفاوتی در مورد کارکرد گروه‌های کوچک در سیاست‌گذاری وجود دارد که معتقدند یک گروه تصمیم‌گیر، اگر تحت فشار روانی قرار گیرد، احتمال این که تصمیمات نامناسب‌تری اتخاذ کند، خیلی بیشتر است.^{۱۸} شواهد نشان می‌دهد که گروه‌ها الزاماً تصمیم‌گیرندگان بهتری از افراد نیستند.^{۱۹} و^{۲۰} معتقد است که گروه‌های سیاست‌گذاری حکومتی، بخصوص در سطوح بالا معمولاً گروه‌های کوچکی هستند که به تدریج درک متقابل بین آنها ایجاد می‌شود که این درک مشترک، باعث تعامل بین اعضاء گروه شده و بر پیوستگی و انسجام گروه تأکید می‌کند؛ اگر چه این امر، الزاماً نامطلوب نیست، اما به هم پیوستگی و درک مشترکی که گروه کوچک سیاست‌گذار نسبت به هم دارند، ممکن است فرآیند تصمیم‌گیری را دچار اختلال کرده و در موقعیت‌های پرفشار موجب می‌شود که روند تصمیم‌گیری در گروه، دچار خطاهای فاحش بشود. این مسئله بخصوص در حوزه مسائل امنیتی خیلی شدیدتر و جدی‌تر است؛ زیرا تصمیم‌گیری در این حوزه، حساسیت بالاتری داشته و دایره آن نیز محدودتر و بسته‌تر از حوزه تصمیمات سیاسی است. جنیس می‌گوید این گروه تصمیم‌گیر، هشت خصوصیت دارد که موجب می‌شود. روند تصمیم‌گیری معیوب شود و خمیر مایه تمام این خصوصیات درک متقابلی است که بین اعضاء گروه سیاست‌گذار وجود دارد. این خصوصیات عبارتند از:

تصور شکست ناپذیری: به دلیل ایجاد این باور روانشناختی که معتقد است امنیت می‌آفریند، اعضاء در داخل گروه، حاشیه امنیت پیدا می‌کنند. هیچ کس به تنهایی مسئولیت‌پذیری نمی‌کند و پاسخگو نیست؛ لذا این امر، موجب گرایش به سمت تغییر مخاطره‌آمیز میشود و این همان الگویی است که نشان می‌دهد گروه‌ها در مقایسه با افراد، تصمیمات مخاطره‌آمیزتری اتخاذ می‌کنند.

دلیل تراشی: اعضاء یک گروه تصمیم‌گیری بر اساس ادراکاتی که از قبل بین خودشان شکل گرفته است برای هر نوع اطلاعات یا اعتقادات مغایر جدیدی که پیش بیاید دلیل تراشی می‌کنند.



اعتقاد به اخلاقی بودن ذاتی گروه: این پیمایش ادراکی که در گروه کوچک تصمیم‌گیری وجود دارد، اعضاء گروه را به این اعتقاد و باور مشترک می‌رساند که آنها بهترین تصمیمات را می‌گیرند و برنامه اخلاقی پایداری را دنبال می‌کنند.

استفاده از تصورات قالبی و ادراکات کلیشه‌ای: اعضاء گروه واقعیات و پردازش اطلاعات مورد نیاز را با تکیه بر به کارگیری تصورات قالبی و ادراکاتی که از قبل در گروه وجود داشته است، ساده می‌کنند. در حقیقت، سعی می‌کنند واقعیات را بر اساس ادراکات خودشان تفسیر کنند و این تفاسیر مبنای تصمیم‌گیری آنان می‌شود.

اعمال فشار مستقیم بر مخالفان: اعضاء گروه معمولاً بر آن دسته از اعضاء که با برداشت مسلط گروه، مخالفتی دارند، فشار می‌آورند و آنان را وادار می‌کنند که با برداشت مسلط گروه برای تصمیم‌گیری همراهی کنند.

خودسانسوری: اعضاء گروه به دلیل فشار مستقیمی که بر مخالفان وارد می‌شود، کم‌کم دچار خودسانسوری می‌شوند و به تدریج از مخالفت با برداشت مسلط گروه دست می‌کشند.

استفاده از حفاظ‌های ذهنی: در یک گروه کوچک تصمیم‌گیر، اعضاء خود مختاری وجود دارند که معمولاً نقش تعیین‌کننده‌تری نسبت به سایر اعضاء دارند. این اعضاء خودمختار با فشار بر سایر اعضاء از دستیابی گروه به اطلاعات یا دیدگاه‌های مختلف که ممکن است باورها و انگاره‌های جدیدی در اعضاء ایجاد کند، جلوگیری می‌کنند. این گونه اقدامات معمولاً تحت عنوان جلوگیری از اطلاعات غلط و یا جلوگیری از نفوذ شک و تردید در باورهای گروه و... توجیه می‌شوند.

تصور اتفاق آراء: اعضا گروه اعتقاد پیدا می‌کنند که همه افراد گروه موافق دیدگاه مسلط و باور عمومی ایجاد شده در گروه هستند؛ زیرا کسی اعتراض کلامی نمی‌کند، اما در حقیقت، این یک تصور بیش نیست و اعضاء مخالف یا به دلیل خودسانسوری و یا به دلیل اعمال فشارهایی که بر آنان صورت می‌گیرد، اراده کافی برای مخالفت با باور مسلط گروه را ندارند.

جنیس می‌گوید این خصوصیات و ویژگی‌های تصمیم‌گیری درون گروهی که اغلب در گروه‌های تصمیم‌گیر ارشد کشورها وجود دارند، ریشه بسیاری از شکست‌های تاریخی

است. صرف نظر از تحلیل‌های جنیس می‌توان گفت که این نظریه در حوزه تصمیم‌گیری سیاست‌های امنیتی، نشان می‌دهد که چگونه یک گروه کوچک در رأس هرم تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد و ویژگی‌های فرآیندی حاکم بر گروه، تصمیمات را بر اساس ادراکی قالب بندی شده که معمولاً هم مورد پذیرش اعضاء گروه قرار دارد، اتخاذ می‌نماید.

در تحلیل ویژگی‌ها و پویایی‌های گروه‌های کوچک تصمیم‌گیری مشخص می‌شود که ادراکی که اعضاء یک گروه طی فرآیندهای حاکم بر گروه به دست می‌آورند، لزوماً با ادراک تک تک اعضاء تصمیم‌گیر تطابق ندارد. این امر نشان می‌دهد که تصورات حاکم بر گروه، مبنای قضاوت برای نحوه عملکرد گروه و ارزیابی پی‌آمدهای تصمیمات آنهاست و نه اعتقادات تک تک اعضاء. به هر حال ادراک و اعتباری که کلیت یک گروه برای تصمیم‌گیری و ارزیابی پدیده‌های امنیتی و سیاسی دارد، می‌تواند ملاکی برای ارزیابی نظری و عملی تصمیمات آنها قرار گیرد. در این نظریه بر خلاف چند نظریه قبلی که مطرح شد، تمرکز روی یک فرد نیست، بلکه بیان‌کننده پروسه رفتار ادراکی گروهی است و در واقع، نوعی آسیب‌شناسی تصمیم‌گیری در مسائل امنیتی و یا حتی غیر امنیتی است که به صورت فکر گروهی اتخاذ می‌شود. در چارچوبه فکر گروهی فرد اعتبار و ادراکات خود را تحت الشعاع گروه قرار می‌دهد و در اغلب موارد، تصمیماتی که اتخاذ می‌شود، ممکن است بر خلاف نظر بعضی از افراد باشد، ولی به دلیل وجود پویای ادراکی گروه به این تصمیم‌ها تن می‌دهد.

تحلیل رمز عملیاتی^۱ چارچوبی برای تحلیل رفتارهای سیاسی و امنیتی

یکی دیگر از رویکردها یا نظریاتی که به عنوان یک چارچوبه‌ای نظری در تحلیل پدیده‌های امنیتی و سیاسی در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد، تحلیل رمز عملیاتی است. این چارچوبه ساختاری برای بازنمایی نظام کلی اعتقادی رهبران درباره جهان است.^{۲۱}

نکته مهم در تحلیل رمز عملیاتی، این است که «انگیزش» را که یک عامل شخصیتی است، با باورها پیوند می‌زند. متفکرین که در باب این نظریه، تحقیقاتی داشته‌اند معتقدند که چارچوبه رمز عملیاتی باورهایی را نشان می‌دهد که نیروی انگیزاننده و نیز صافی‌های پردازش اطلاعات هستند و نظام اعتقادی رمز عملیاتی رهبران را می‌توان از طریق تحلیل



پاسخ سؤالات خاصی که روشن‌کننده باورهای فلسفی و باورهای ابزاری آنان است به دست آورد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که نقطه مرکزی این نظریه و یا چارچوبه تحلیلی نیز شناخت نظام باورها و اعتقادات یک فرد است که منشاء ادراکات او از پدیده‌های پیرامونی می‌شود.

در بخش اول مقاله، تمرکز ما روی ادراک و اعتبار فرد و فرایند شناختی او از پدیده‌ها و تأثیر این فرایند بر تصمیم‌گیری‌های امنیتی بود. رویکرد حاکم بر تبیین نقش ادراکات انسان در نظریه‌های امنیتی در شش نظریه قبلی مبتنی بر روانشناسی سیاسی است و خاستگاه تمام این نظریات، اندیشه دانشمندان غربی است، ولی در بخش دوم مقاله نظریه‌ای را مطرح می‌کنیم که با رویکرد فلسفه سیاسی اسلامی و با تمرکز بر مسئله ادراکات اعتباری انسان به تبیین امنیت در جامعه می‌پردازد. مقایسه تطبیقی این نظریات به ما کمک می‌کند تا ارزش و اهمیت ادراک انسان را در شکل‌دهی به رفتار و نحوه تصمیم‌گیری بهتر درک کنیم.

نظریه ادراکات اعتباری و رابطه آن با نظریه امنیتی

در حوزه فلسفه سیاسی اسلامی در باب حاکمیت و امنیت، نظریه‌ای وجود دارد که در سال ۱۳۳۵ شمسی توسط علامه طباطبائی فیلسوف ایرانی در پاسخ به هجوم نظریه مارکسیسم مطرح گردیده است. علامه طباطبائی در چارچوب این نظریه، اساس برقراری امنیت در اجتماع را مبتنی بر ادراکات اعتباری انسان می‌داند و با تشریح وضعیت طبیعی انسان قبل از تشکیل اجتماع و پس از آن نشان می‌دهد که اصول و مفاهیم و بنیان‌های دینی که به تشریح آنها خواهیم پرداخت از اساس، اجتماعی‌اند و امنیت فرد و اجتماع نیز با اتکاء بر همین مفاهیم حاصل می‌شود.

علامه معتقد است علوم و ادراکات انسان دو گونه است:

۱- علوم و ادراکات واقعی و حقیقی؛

۲- علوم و ادراکات اعتباری.

دسته اول، علوم و ادراکاتی هستند که در خارج از ذهن انسان عینیت دارند و اشاره آنها به پدیده‌های عینی خارج از ذهن ماست. مثلاً هنگامی که از کاغذ صحبت می‌کنیم اشاره به یک وجود فیزیکی و ارگانیکی داریم که وجود دارد و قابل لمس است و خارج از

ذهن ماست. دسته دوم که علوم و ادراکات اعتباری هستند که اگرچه از جهاتی با جهان عینی نسبت و ارتباط دارند، اما از خارج حکایت نمی‌کنند و مقام آنها جعلی و اعتباری است و به استعاره مشابهت دارند. مثلاً وقتی به یک کاغذی، سند گفته می‌شود، این سند با کاغذ فرق دارد، یعنی کاغذی که اعتبار خاص دارد و یا مثلاً طبقه‌بندی داشته و حاوی اطلاعات رسمی است. در این جا به مفهوم کاغذ که یک نوع ادراک حقیقی است عامل «معنی» اضافه شده و تبدیل به سند شده و لذا سند، جزء پدیده‌های اعتباری قرار گرفته است. به عبارت دیگر، علوم و ادراکات اعتباری هم عینی هستند و هم دارای معنا می‌باشند.

علامه طباطبائی می‌گوید این دانش اعتباری یا ادراک اعتباری انسان دو ویژگی دارد :

۱- با قوای فعال ذهنی انسان مرتبط است (ذهنی هستند). مثلاً توقف در برابر چراغ قرمز اعتباری است و فقط انسان می‌تواند آن را بفهمد، ولی حیوانات چون دانش اعتباری ندارند، درکی نسبت به آن ندارند پس دانش اعتباری یک نوع ادراک ذهنی است.

۲- قیود «باید» و یا «ضرورت» در گزاره اعتباری معنی و مفهوم دارند. مثلاً توقف در برابر چراغ قرمز که یک امر اعتباری است به این معنی است که این اقدام «ضرورت» برقراری نظم است و یا «باید» برای رعایت حقوق دیگران این ضابطه یا درک اعتباری وجود داشته باشد؛ پس تمام ادراکات اعتباری از این منظر تجویزی هستند.

علامه در ادامه در خصوص چگونگی پیدایش این علم اعتباری سه نکته را ذکر می‌کند.

۱- جهان مادی و موجودات دارای حرکت و فعالیت‌اند.

۲- فعالیت هر موجودی مناسب وجود خودش است و انسان از طریق این فعالیت و حرکت سعی در طی طریق کمالات دارد.

۳- انسان این حرکت استکمالی را با علم انجام می‌دهد و این علم که ابزاری برای تکامل انسان است یک علم اعتباری است.^{۲۲}

یک مثال ساده برای روشن شدن موضوع، مسئله غذا خوردن است. انسان برای انجام دادن هر کاری نیازمند علم و دانش است که اراده و انگیزه او را تحریک می‌کند. مثلاً در مورد غذا خوردن که نوعی عمل است، هنگامی تحقق می‌یابد که انسان بداند این عمل برای حیات او ضروری است و این دانستن در وی اراده ایجاد کند و این عمل صورت گیرد؛ پس ادراکی که انسان را به انجام یک عملی وادار می‌کند، یک ادراک انگیزشی

است و نوعی علم اعتباری است. از این قسمت بحث علامه می‌توان نتیجه گرفت که نیروی انگیزش انسان در محرک‌های طبیعی او موجود است و هنگامی به منصفه ظهور می‌رسد که صورت عملی بخود بگیرد و از این نظر با نظریه احساس - عقلانی «آلیس» تقارب دارد.^{۲۳} همچنین اراده معطوف به کمال و اراده معطوف به هدف (در قیاس اراده معطوف به قدرت) را نیز می‌توان از آن نتیجه گرفت.^{۲۴}

علامه طباطبائی در ادامه معتقد است که:

اعتباریات و ادراکات انسان دو نوع است:

۱- اعتباریات پیش از اجتماع؛

۲- اعتباریات پس از اجتماع.

این تقسیم‌بندی در حقیقت یک نوع تقسیم‌بندی فلسفی است و جنبه تاریخی ندارد. یعنی برای تبیین اعتبارات و ادراکات انسان، دو حالت قابل تصور است. در نوع اول، فقط انسان را در نظر می‌گیریم، یعنی فرد را جدای از جامعه و در نوع دوم انسان را در جامعه در نظر می‌گیریم. بدین صورت می‌توان گفت که بعضی از اعتبارات و ادراکات وجود دارند که اگر انسان به تنهایی (جدای از جامعه) در نظر گرفته شود، نیازی به آنها نیست؛ مانند «کلام» به عنوان یک امر اعتباری وقتی فقط انسان به تنهایی وجود داشته باشد، نیازی به کلام و سخن ندارد تا با کسی ارتباط برقرار کند؛ زیرا «کلام»، وسیله ارتباط است و اساساً اگر کسی وجود نداشته باشد که ارتباط با او برقرار شود، وسیله ارتباط هم ضرورتی ندارد، ولی بعضی از ادراکات وجود دارند که حتی اگر یک نفر هم در عالم هستی وجود داشته باشد، باز هم به آن نیاز است مانند؛ اصل اعتباری «انتخاب اخف و اسهل» که بر اساس این اصل اعتباری انسان همیشه برای رسیدن به مقصودش آسان‌ترین و راحت‌ترین روش و مسیر و ابزار را انتخاب می‌کند و این اصل نیازی به بودن در یک زندگی جمعی ندارد.

علامه طباطبائی می‌گوید: ادراکات و اعتباریات قبل از اجتماع عمومی و عمدتاً ثابت‌اند، یعنی کسی که در ایران یا آمریکا یا آفریقا زندگی می‌کند و یا قبلاً زندگی می‌کرده و در آینده زندگی خواهد کرد همیشه از این اصل «انتخاب اخف و اسهل» پیروی می‌کند و این گونه ادراکات، قائم به فرد است و ادراکات و اعتباریات پس از اجتماع نوعاً خصوصی و متغیر هستند، یعنی محدود و مقید به زمان و مکان هستند. مثلاً زبان فارسی، یک نوع ادراک و اعتبار پس از اجتماع است که محدود به جامعه ایران است و مردم جوامع دیگر



درکی از آن ندارند و یا مشروعیت حکومت سیاسی یک نوع اعتبار اجتماعی است که متغیر است در زمان پیامبر به شکل بیعت کردن تبلور می‌یافته، ولی امروزه سیستم رأی‌گیری ایجاد شده است و ممکن است در آینده این رضایت شهروندان از حکومت به شکل دیگری مطرح شود؛ بنابراین اعتبار و ادراک پیش از اجتماع مربوط به رابطه انسان با محیط است و اعتبار و ادراک پس از اجتماع مربوط به رابطه انسان با هم نوعان اوست و متغیر و پویاست.^{۲۵}

طباطبائی با اشاره به «اصل متابعت از علم» به عنوان یک اعتبار قبل‌الاجتماع، مدعی نوعی معرفت رئالیستی است و در خصوص «ملاک صدق» معتقد است که نوعی رئالیسم دیالکتیکی حاکم است، یعنی آن چه که به عنوان واقعیت درک می‌شود؛ در حقیقت، واقع‌نمایی است و نه حقیقت ناب و این واقع‌نمایی معرفت رئالیستی در تعامل با واقعیت، نقض یا اصلاح و یا تأیید می‌گردد.^{۲۶}

علامه طباطبائی در تبیین ادراکات و اعتباریات انسان معتقد است که نظام طبیعت، انسان را به گونه‌ای قرار داده است که برای برطرف کردن احتیاجات خودش به ادراکات اعتباری روی می‌آورد و برای تکامل خودش از این مکانیسم بهره‌برداری می‌کند. وی با تفسیری که در *المیزان* (جلد ۴ در ذیل آیه شریفه ۲۱۳ سوره بقره) ارائه کرده است، در واقع، نوعی نظریه اجتماعی را برای تبیین زندگی اجتماعی انسان مطرح کرده که زمینه‌ساز نظریه سیاسی او نیز هست. علامه، سه اصل اعتباری «استخدام»، «اجتماع»، «عدالت» را به عنوان ادراکات و اصول اعتباری قبل‌الاجتماع در زندگی انسان مطرح می‌کند و تأکید می‌کند که اصل استخدام را نخستین بار انسان اعتبار داده است.^{۲۷} و منظور او، استفاده از موجودات و انسان‌های دیگر برای رسیدن به هدف و مقصود بوده است، یعنی انسان با هدایت طبیعت و سیر تکوینی پیوسته از همه موجودات سود و منفعت خودش را طلب کرده است و این همان «اعتبار استخدام» است.^{۲۸} و نکته دیگر، این که انسان مدنی بالطبع است.^{۲۹} و در نتیجه، اصل استخدام انسان را به زندگی اجتماعی می‌کشاند و برای این که به سود خودش برسد، لاجرم در زندگی اجتماعی باید سود همگانی را طلب کند و از این جا اصل اعتباری «اجتماع» حاصل می‌شود.^{۳۰} در کنار این اصول اعتباری استخدام و اجتماع به اصل اعتباری سوم می‌رسیم که عبارت است از این که: «عدل اجتماعی خوب و ظلم بد است»؛ زیرا بدون عدل اجتماعی، زندگی اجتماعی بر پایه سود همگانی استوار نمی‌شود و زندگی جمعی و بهره‌مندی همه از یکدیگر بی‌معنا شده و انحراف از مجرای

طبیعی حاصل می‌شود.^{۳۱} به تعبیر علامه طباطبائی، انسان برای رسیدن به سود همگانی، عدل اجتماعی را می‌طلبد که این معنای اصل اعتباری «حسن عدالت و قبح ظلم»^{۳۲} است.

بر اساس این تحلیل فلسفی اگر اصل اعتباری استخدام وجود نداشته باشد، اصول اعتباری بعدی هم بی‌معنی می‌شوند؛ لذا زندگی انسان عملاً اجتماعی خواهد بود و سود و منفعت همگانی منوط به عدالت اجتماعی است و به این ترتیب عدالت نیز تعریف عملیاتی پیدا می‌کند؛ در نتیجه اگر نظام اجتماعی که طرفین به هم سودرسانی کنند و روابط افراد متقابل باشد، عدالت برقرار شده و ظلم و تعدی و تجاوز برطرف می‌شود و استبداد خودبخود منتفی می‌شود، امنیت و درک امنیتی در این جا معنی پیدا می‌کند. اگر جامعه‌ای استبدادی شد و امنیت انسان در ابعاد مختلف آن مورد تعرض قرار گرفت، به معنای آن است که روابط افراد، عادلانه نبوده و استخدام و منفعت، یک طرفه است و وجود امنیت، بستگی به دو طرفه بودن روابط انسان‌ها و استخدام متقابل و سودرسانی دو طرفه آنها نسبت به هم دارد. در این نظریه، ایجاد امنیت، منوط به ایجاد روابط عادلانه در جامعه است؛ به عبارت دیگر، امنیت بستگی به درک متقابلی دارد که اعضاء جامعه از عدالت دارند. اگر این ادراک وجود داشته باشد که روابط حاکم بر اجتماع به دنبال منفعت عمومی و سود اجتماعی است، امنیت، تولید می‌شود، ولی چنانچه اعضاء جامعه احساس کنند که به صورت یکطرفه در خدمت فرد یا گروهی از افراد قرار گرفته و در استخدام آنها در آمده‌اند و در نتیجه، این روابط به سود عده‌ای خاص است، امنیت تولید نشده و حاکمیت استبدادی تلقی می‌شود و از همین جا مفهوم «مصلحت» در کنار مفهوم «عدالت» و «امنیت» قرار می‌گیرد. وی معتقد است:

عدالت به معنی مصلحت همگانی است و به این ترتیب مصلحت یکطرفه که فقط منافع یک گروه در نظر گرفته شود، عدالت نیست و مصلحت فرد و گروه نفی شده است. از طرفی، زندگی اجتماعی مبتنی بر مصلحت همگانی است و عدالت اجتماعی که تولیدکننده امنیت است، نیز منوط به رعایت و تحقق همین مصلحت عمومی است و این مصلحت همگانی را شورای اجتماعی - سیاسی و یا حوزه عمومی باید تشخیص دهد.^{۳۳} و حاکم اسلامی موظف است با این حوزه عمومی و یا همان شورای سیاسی - اجتماعی یا حوزه عمومی که علامه به عنوان مرجع تشخیص مصلحت عمومی از آن یاد می‌کند با



حوزه عمومی «آرنت»ⁱ و یا هابرماسⁱⁱ و یا اداره عمومی «روسو»ⁱⁱⁱ این تفاوت را دارد که در نظریه علامه، غایت و هدف تکامل که برای انسان در نظر می‌گیرد، مبنای اجتماع و سیاست، عدالت و مصلحت است و از طرف دیگر، ملاک عینی قابل مشاهده برای این عدالت اجتماعی نیز غناء و ثروت همگانی است که بر اساس تفسیر آیات و روایات به دست آمده است.^{۳۴}

با یک نگاه کلی به موضوع مشخص می‌شود که امنیت به عنوان یک نیاز انسان هم در رابطه انسان با محیط (شرایط قبل از تشکیل اجتماع) و هم در روابط حاکم بر انسان‌ها در اجتماع (پس از تشکیل اجتماع) یک نوع ادراک و اعتبار ذهنی است. هنگامی که انسان این درک را داشته باشد که مورد بهره‌کشی دیگران قرار نگرفته است، احساس امنیت می‌کند، ولی هنگامی که احساس کند یکطرفه در استخدام دیگری است، احساس بی‌عدالتی و ناامنی می‌کند. علامه در کنار این تحلیل فلسفی به یک واقعیت تاریخی هم اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که در اجتماعات بشری، کسانی که قدرت مند هستند، به محض ایجاد زمینه مناسب، روابط دوطرفه را به روابط یکطرفه تبدیل می‌کنند و اراده خودشان را تحمیل کرده و انقیادهای فردی و دسته جمعی و یا یک سلسله آداب و رسوم که نشان‌دهنده مقام ریاست حاکمان است و مظهر احترام و تعظیم اوست مانند تعارفات و کرنش‌ها را به کار می‌گیرند که در تاریخ هم سابقه دارد.^{۳۵}

بر اساس تفسیر علامه، جنس امنیت از اعتبارات قبل از اجتماع است، یعنی هر فردی می‌خواهد در برابر هرگونه خطری از خودش دفاع کند؛ پس هر انسانی، درکی از پدیده امنیت دارد و به محض این که ادراکات و اعتباریات بعدی شکل می‌گیرند، هر کدام به نحوی به امنیت مربوط می‌شوند؛ مثلاً استخدام - که یک امر اعتباری است - برای ارتقاء امنیت است. هر فردی می‌خواهد از دیگران بهره‌برداری کند تا خودش در امنیت بالاتری قرار گیرد. پس مفهوم عدالت با امنیت، رابطه مستقیم دارد. اگر روابط اجتماعی حاکم بر جامعه عادلانه باشد، یعنی متضمن سود همگانی باشد، امنیت تولید می‌کند. استخدام عادلانه، امنیت ایجاد می‌کند و استخدام ظالمانه (یک طرف سود ببرد و طرف دیگر ضرر) ناامنی تولید می‌کند. مالکیت نیز یک اعتبار اجتماعی است، یعنی هر کس باید حق داشته باشد از آن چه در اختیار اوست صیانت کند و یا آن چه که حق اوست محفوظ بماند و این

i. Hanna arendt

ii. Jurgen Habermas

iii. Jean Jaques Roussau



به معنی امنیت اقتصادی است. ریاست و ولایت بر اجتماع اگر عادلانه باشد و مصلحت عامه را هدف قرار دهد، موجب تولید امنیت می‌شود ولی اگر اراده حاکم جامعه مبتنی بر مصلحت عامه نباشد، موجب ناامنی شده و ظلم تلقی می‌شود. بر اساس نظریه ادراکات و اعتباریات علامه طباطبایی، منشاء نزاع و خشونت در هر جامعه‌ای (ملی و بین‌المللی) مکانیسم استخدام مذموم است، یعنی استفاده انسان از انسان برای سود و منفعت خودش که این حقیقت علت اصلی ناامنی در جامعه بشری است. وی از همین جا به ضرورت تشریح که نوعی «قانون‌گذاری کلی» است تأکید می‌کند و معتقد است که عمل به تشریح (اصول دین) اختلافات را برطرف می‌کند و هر ذی‌حقی را به حق خودش می‌رساند. بنابراین، مکانیزم‌های محقق شدن عدالت و در نتیجه، تولید امنیت هم جلوگیری از استعمار انسان و هم تأکید بر مصلحت عامه و هم حل اختلافات اجتماعی بر اساس آموزه‌های دینی است. ایشان در پاسخ به این مسئله که می‌گویند انسان خودش می‌تواند قوانینی تنظیم کند تا اختلافات را از بین ببرد و امنیت را برقرار کند و تأکید می‌کند که چون اختلافات انسان از نوع و جنس وجودی خود اوست، پس به وسیله همان ساختمان وجودی از جمله قوای او مانند عقل انسان نمی‌تواند حل بشود؛ زیرا انسان براساس ادراکی که از اصل «انتخاب اخف و اسهل» دارد به دنبال راحتی است و برای رفع ظلم و خشونت خودش را به زحمت نمی‌اندازد؛ بنابراین، برای رفع خشونت و حل اختلاف، چیز دیگری نیاز است که بتواند این رابطه یکطرفه را به رابطه دوطرفه تبدیل کند و آن چیزی جزء «دین» نیست؛ لذا «دین» از اساس یک ضرورت اجتماعی است.

به نظر می‌رسد منطق زندگی اجتماعی که علامه مطرح می‌کند با منطق زندگی جمعی که رئالیسم ارائه کرده است متفاوت است. رئالیسم، تنازع بقاء را منطق زندگی جمعی می‌داند؛ یعنی اختلاف و تنازع را می‌پذیرد، ولی راه‌حلی که ارائه می‌کند، «قدرت» است؛ در حالی که علامه نیز اختلاف و تنازع را در اجتماع می‌پذیرد، اما راه‌حل آن را توسل به «دین» و عمل به دستورات آن می‌داند. در واقع به «صلحی عدالت محور» معتقد است. علامه به فطرت و طبیعت ذات بشر در بحث انسان‌شناسی، معتقد است؛ در حالی که مکتب رئالیسم، فقط بعد طبیعت و ذات بشر را مورد توجه قرار می‌دهد و طبعاً طبیعت بشر هم زیاده طلب است و هم اصل استخدام را در نظر دارد. هابز برای امنیت اجتماع به «لویاتان» متکی است، ولی علامه معتقد است که تصمیماتی که انسان با اتکاء به عقل می‌گیرد، به صورت بالقوه در خدمت شهوت و غرایض است و لذا بشر نیازمند تربیت

صالحه است و این تربیت صالحه از راه دین حاصل می‌شود. هابز نظریه‌اش را با اتکاء به همان وضع طبیعی بشر ادامه می‌دهد، ولی علامه با اتکاء به دین و توجه به فطرت انسان معتقد است که دین می‌تواند جلوی نزاع و خشونت را گرفته و امنیت بشر را تأمین کند. هر جا جنگی وجود داشت حتماً یک رابطه یک طرفه‌ای حاکم است و امکان ندارد که در اجتماع بین دو نفر نزاع صورت گیرد و یا در جامعه بین‌المللی بین دو کشور نزاع باشد و هر دو طرف عادلانه عمل کرده باشند، حتماً یکطرف بدنبال استخدام و بهره‌برداری از طرف دیگر است و در غیر این صورت نزاعی وجود نخواهد داشت.

علامه طباطبایی، اشاره‌ای نیز به مفهوم آزادی به عنوان مفهوم همزاد امنیت دارد و معتقد است که آزادی انسان، یک موهبت طبیعی است و لذا نظریه وی در خصوص آزادی مبتنی بر نظریه فطرت و انسان شناختی اوست و این آزادی طبیعی را در اجتماع محدود به مصالح و توافقات اجتماعی می‌داند.^{۳۶} بنابراین، آزادی را یک امر اعتباری نمی‌داند و آن چه که اعتباری است، محدودیت آزادی‌هاست؛ لذا براساس نظریه سیاسی وی آن چه که لازمه آزادی‌های اجتماعی، مانند آزادی بیان، عقیده، اجتماعات و نظارت مردمی بر حاکمیت در عرصه سیاست و اجتماع است را می‌توان نتیجه گرفت.^{۳۷} آن چه که ایشان در باب آزادی و اعتباری بودن محدودیت‌های آن در جامعه مطرح می‌کند، منبع و منشاء تولید امنیت در اجتماع است. درکی که انسان از این نوع آزادی‌ها دارد، برای او تولیدکننده امنیت است و هر نوع اقدامی که موجب اخلال در اینگونه آزادی‌ها بشود، نوعی اخلال در احساس امنیت انسان تلقی شده و ناامنی تولید می‌کند.

با دقت در نظریه سیاسی اسلامی که در کنار سایر نظریه‌های تبیین‌کننده امنیت و ناامنی مطرح کردیم، می‌توان گفت که نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبائی، در حقیقت یک تبیین سیاسی و اجتماعی از امنیت در اجتماع بشری است و آن جایی که از ضرورت اجتماعی وجود دین برای کنترل رفتارهای انسان صحبت می‌کند، در واقع، راه حلی برای جلوگیری از پیدایش ناامنی در اجتماع بشری ارائه می‌دهد که در پرتو این امنیت، انسان بتواند به کمالات برسد. همان گونه که در مورد اصل آزادی در اجتماع بیان شد و اعتقاد بر این بود که آزادی، اعتبار نیست؛ این بدان معناست که امنیت هم اعتباری نیست و امنیت و آزادی هر دو جزء اصولی هستند که حاکم بر روابط انسان با محیط بوده و محدودیت‌های محیطی حاکم بر این دو اصل نیز اعتباری‌اند. بنابراین، بر اساس این دیدگاه، آزادی محدود به توافق اجتماعی، در جامعه تولید امنیت می‌کند و درک انسان از



وجود یا عدم وجود آزادی و یا کیفیت برقراری عدالت در روابط اجتماعی، ترسیم کننده نوع رفتار و عملکرد او در تولید امنیت یا نا امنی و تصمیم گیری و قضاوت در این مورد است.

نتیجه گیری

با توجه به بررسی مختصری که از تعدادی نظریات در مورد روانشناسی سیاسی انسان و نقش ادراک در تشخیص و تأمین امنیت و همچنین نوع رفتارهای امنیتی و سیاسی رهبران و تصمیم‌گیرندگان صورت گرفت، یک مسئله، مورد اجماع است و آن، این که: امنیت، یک امر بینادذهنی است و نظریه‌های امنیتی، متأثر از ذهنی بودن امنیت هستند. مثلاً نظریه «تحلیل کد عملیاتی» رهبران به ما نشان می‌دهد که چگونه یک انسان با اتکاء بر باورهای فلسفی خودش تصویری از جهان پیرامون می‌سازد و چه فرآیندی در ذهن او طی می‌شود تا یک تصمیم سیاسی و امنیتی اتخاذ شود و یا نظریه پیش‌نگری کمک می‌کند تا با تمرکز روی درکی که تصمیم‌گیرندگان از شرایط سود و زیان دارند، بتوانیم رفتار امنیتی آنان را پیش‌بینی کنیم و یا بررسی فرآیند تصمیم‌گیری امنیتی گروه‌های کوچک نشان می‌دهد که چگونه ادراک تصمیم‌گیرندگان تحت تأثیر فرآیند ادراکی گروهی قرار گرفته و روند تصمیم‌گیری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و یا نظریاتی که تمرکز روی تصویرسازی ذهنی^۱ بازیگران از همدیگر دارند، کمک می‌کنند تا رفتار امنیتی بازیگران را براساس درکی که از تهدید و امنیت پیدا می‌کنند، تحلیل کرد. به هر حال، به طور کلی، این مجموعه از نظریه‌ها، این واقعیت را آشکار می‌سازند که مفهوم امنیت، یک شالوده ذهنی دارد و ادراک بازیگران از مفهوم امنیت نوع رفتار آنها را تعیین می‌کند و نظریه‌های امنیتی که به دنبال تحلیل رفتارها یا پدیده‌های امنیتی هستند، با تکیه بر تحلیل ادراکات انسان و مفاهیم اعتباری که در ساخت پدیده‌های امنیتی ایفاء نقش می‌کنند، می‌توانند درک صحیح و تبیین دقیق‌تری از امنیت ارائه نمایند.

در آخرین نظریه‌ای که پیرامون ادراکات و اعتباریات انسان با دیدگاه اسلامی مطرح گردید، نیز این واقعیت مورد توجه قرار گرفت که درکی که انسان در جامعه از مفهوم عدالت (در کنار اصول اعتباری دیگر مانند استخدام و...) در ارتباط با خودش و محیط و هموعان دارد، باعث می‌شود که رفتارهای سایر بازیگران را (چه حاکمان و چه سایر بازیگران اجتماعی) عادلانه یا ناعادلانه تلقی کند و این نوع درک، باعث افزایش یا

i. image making

کاهش امنیت در جامعه می‌شود. رویکرد نظریه آخر، کاملاً سیاسی و اجتماعی است و مقوله دین نیز از همین منظر تحلیل شده است؛ لذا مفاهیمی مانند امنیت و ناامنی و استبداد و ظلم و سایر مفاهیم مطرح در این چارچوبه، همگی براساس ادراکی است که انسان از مفهوم عدالت دارد و می‌توان گفت که نظریه علامه طباطبائی در واقع بیانگر «صلح عدالت محور» در اجتماع (ملی و بین‌المللی) است. این نظریه، قابل پیاده شدن و تحلیل روابط بین دو انسان و یا یک جامعه کوچک و یا یک اجتماع ملی و یا بین‌المللی هست که توانایی تبیین رفتارهای اجتماعی و سیاسی و امنیتی انسان را دارد و در جای خود قابل بررسی بیشتر است.



پی‌نوشت‌ها

۱. علی عبدالله خانی، *نظریه‌های امنیت*، ج ۱ (تهران: موسسه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳).
۲. بوزان و دیگران (۱۳۸۶)، *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی) ۱۳۸۶، ص ۵۴-۴۹، ۱-۱ بررسی‌های اسلامی، ج ۳.
3. Freud, S. (1950). *Beyond the pleasure principle*, (translated by C.J.Hubback) New York: Liveright. (Original work published 1920).
- Freud, S. (1951) Letter to Albert Einstein. September 1932, in W. Ebenstein (Ed). *Great political thinkers: Plato to the present* (pp. 804 _ 810. New York: Rinehart).
- Freud, S. (1962) *Civilization and its discontents* (translated by S. Kravitz). New York: Norton. (Original work published 1930). and Lorenz, K. (1966). *On aggression*. New York: Harcourt, Brace, 8 world and Scott, J. p. (1969) *Biological basis of human warfare: An interdisciplinary problem*. In M. Shrif & C. W. Sherif (Eds). *Interdisciplinary relationships in the social sciences* (pp. 121 _ 136). Chicago: Aldine
4. Bandura, A. (1973). *Aggression: A social learning analysis*. Englewood cliffs, NJ: Prentice Hall.
5. Janis, I. L. (1972). *Vicims of groupthink*. Boston: Houghton Mifflin.
6. Birt, R. (1993). *Personality and foreign policy: The Case of Stalin*. *Psychology*, 15, pp. 607 _ 626.
۷. مارتاکاتم و دیگران، *مقدمه‌ای بر روانشناسی سیاسی*، ترجمه کمال خرازی و علاقبندراد (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶).
8. Richardson, L. (1960). *Arms and insecurity*. Pittsburgh, P.A: Boxwood press.
9. Deutsch, M. (1986). *The malignant (Spiral) Process of hostile interaction*. In R. K. White (Ed), *psychology and the prevention of nuclear war* (pp. 131 – 154). New York: New York university press.
10. Jervis, R. (1976). *Perception and misperception in international politics*. Princeton, N. j: princeton university press.
11. Jervis.
12. Mc Dermott, R. (1998). *Risk- taking in international politics: prospect theory in American foreign policy*. Ann Arbor: University of Michigan press.
13. Tetlock, P. M. G. Mitchell, G. (1991). *Psychological perspectives on nuclear deterrence*. *Annual review of psychology*, 42, 239 – 279.
14. Mc Dermott, p. 28.
15. Mc Dermott, p 29.



16. Mc Dermott, p. 31-32.

17. Hermann, M. G. (1979). Circumstance under wiche leader personality will affct foreign policy: some propositions. In J. N. Rosenu (Ed), In serch of global patherns (pp. 326 _ 333). New York: fres press.

18. Herman, p. p.

19. Hill, G. W. (1982). Group versus individual performamce: Are N+1 heads better than one? Psychology Bulltetion, 91. (517-539).

20. Janis, p. p.

21. Gorge. A. L. (1979). The causal nexus between cognitive belief and dicision naking behavior: the operational code belif system. In L. Falkowski (Ed), Psychological models in international politics (pp. 25 – 123): Westview.

۲۲. سید محمدحسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲ (قم: موسسه

مطبوعات دارالعلم، ۱۳۵۰)، ص ۲۲۶ - ۲۲۴.

۲۳. قاسم شفیع آبادی، مشاوره و روان درمانی (تهران: فانوس خیال، ۱۳۸۵).

۲۴. طباطبایی، پیشین، ص ۱۳۲.

۲۵. همان، ص ۱۸۶.

۲۶. همان.

۲۷. همان، ص ۱۹۸.

۲۸. همان، ص ۱۹۹.

۲۹. همان، ص ۱۹۹.

۳۰. همان، ص ۱۹۸.

۳۱. همان، ص ۱۹۸.

۳۲. همان، ص ۱۹۹.

۳۳. همان، ص ۱۲۸.

۳۴. یزدانی مقدم، گزارش پژوهشی: اعتباریات در فلسفه سیاسی مدرن (قم: پژوهشکده

علوم و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶) ص ۸.

۳۵. طباطبایی، پیشین، ۱۳۵۰، ص ۲۱۸ - ۲۱۷.

۳۶. همان، ص ۱۹۹.

۳۷. همان، ص ۱۱۶.